



## چرا جهان ایرانی؟

از زمانی که ایران برای قرن‌ها نماینده شرق تاریخی بود و با نمایندگان غرب تاریخی یعنی یونان، روم و بیزانس در تقابل و تعامل قرار داشت، چند هزاره گذشته است. در همان ایام تمدن‌های شرقی دیگری مانند تمدن چین از طریق جاده ابریشم و در سایه تمدن ایرانی به تجارت مشغول بودند. به دلیل موقعیت جغرافیایی ایران و تحولات عظیم عقیدتی که در همسایگی آن یعنی در جزیره العرب اتفاق افتاد، عنوان نمایندگی شرق تاریخی از ایران به اسلام و امپراطوری اسلامی منتقل شد و این امپراطوری در قالب جنگ‌های صلیبی، در مقابل غرب قد علم نمود.

این تقابل در مقاطع تاریخی بعد، میان امپراطوری عثمانی و دول اروپایی ظاهر شد و مرکزیت تمدنی و سیاسی شرق در اختیار ترک‌ها و مسلمانان قرار گرفت. در این دوران، جامعه بزرگ ایران در داخل دچار بحران و از خارج آماج حملات ترک‌ها و اقوام مغول شده بود. در چنین اوضاع نابسامانی سلسله صفویه موفق به احیاء هویت فرهنگی و تمدنی و موجودیت متمرکز سیاسی ایران شد و از این تاریخ بود که ژئوپلیتیک جدید سیاسی و مذهبی ایران شکل گرفت و ایرانیان توانستند به متدد این تعریف، مرزهای فرهنگی نوین را بر اساس هویت سیاسی و مذهبی متفاوت با دیگر اقوام و مذاهب منطقه تعریف کنند و تا حدود زیادی نیز تکلیف خود را با کشورهای اروپایی مشخص سازند.

به تحقیق می‌توان گفت که ظهور صفویه در ایران تضادهای درون امپراطوری اسلامی را از طریق تفکیک واحدهای کلان سیاسی به حوزه‌های تمدنی اسلامی کاملاً

آشکار نمود. در واقع از همان زمان به بعد، پایه نظری موجودیت تمدن‌های مختلف اسلامی بر مبنای اقتضانات خاص تاریخی اقوام، نژادها، زبان‌ها، مذاهب و سیستم‌های سیاسی و اداری شکل گرفت. از این رو تمدن اسلامی که زمانی به نام اعراب در جهان شناخته می‌شد، به تمدن‌های عربی، ایرانی و ترکی تقسیم گردید. این تقسیم‌بندی جدید نشان داد که معتقدات دینی و آموزه‌های اسلامی صبغه کاملاً قومی، فرهنگی و اجتماعی به خود گرفته‌اند و به راحتی می‌توان مسلمانان عرب را از مسلمانان ترک و ایرانی با ویژگی‌های متمایز فرهنگی و تمدنی و منافع سیاسی جداگانه بازشناخت. در حقیقت، قومیت، مذهب، نژاد و زبان عوامل تفکیک اعراب از اتراک و هم‌چنین معیار تشخیص این دو از ایرانی‌ها بودند.

فروپاشی امپراطوری عثمانی گرچه دلایل کاملاً مشخص بین‌المللی داشت، اما شاید یکی از مهم‌ترین عوامل داخلی این فروپاشی، تعمیق شکاف‌های قومی، نژادی و زبانی میان اجزای این امپراطوری بزرگ بود. دیگر حکومت ترک‌ها بر عرب‌ها به نام مذهب میسر نبود. به دلایل سیاسی ما به تدریج شاهد ظهور اصطلاحاتی مانند «جهان عرب» و «جهان اسلام» هستیم. بخش عربی امت اسلامی ترجیح می‌داد که خود را به عنوان جهان عرب بنامد و بخش غیرعربی نیز از تعبیری فراگیرتر به نام «امت اسلامی» و «جهان اسلام» بهره می‌برد. اما واقعیت امر آن است که اعراب مسایل سیاسی خود را حتی در عقیدتی‌ترین شکل از سایر مسلمانان جدا کرده و آن را اساساً یک مسئله صرف عربی تلقی می‌نمایند. در خود جهان عرب نیز یک پیوستگی تمدنی و تاریخی وجود ندارد؛ اعراب شمال آفریقا، وادی نیل، شامات و جزیره‌العرب هر کدام پیشینه و ملاحظات جداگانه‌ای دارند. به هر حال از عصر صفوی به بعد شاید آن میزان که بین ایرانی‌ها و ترک‌ها رقابت فرهنگی و تمدنی وجود داشته، این رقابت میان اعراب و ایرانیان نبوده است.

از طرف دیگر هویت جدید مذهبی ایران او را در میان امت اسلامی در مقام یک اقلیت قرار می‌داد و مفهوم ایرانیت نیز - که برخلاف اعراب و ترک‌ها اساساً جنبه قومی، زبانی و نژادی ندارد - تمدن ایرانی را کاملاً در وضعیت دشواری قرار داده بود. در داخل سرزمین‌های ایرانی اقوام، نژادها، زبان‌ها و حتی ادیان غیراسلامی متفاوتی زندگی می‌کردند که گویا عمده‌ترین عناصر مشترکی که آنان را به هم پیوند می‌داد، در درجه اول

تاریخ و تجربیات مشترک، در درجه دوم دین و مذهب مشترک و در درجه سوم زبان و فرهنگ فارسی بود. ایرانیان می‌دانستند که اگر موکداً موجودیت تمدنی خود را براساس نژاد تعریف کنند، اقوام متعددی از زیر چتر تمدنی آنان بیرون خواهند ماند. به علاوه زبان‌ها، اقوام، مذاهب و حتی ادیان غیر اسلامی متعددی بودند که خود را ایرانی می‌دانستند و تأکید بر هر یک از عناصر زبان، مذهب، قوم، نژاد و دین مشکلاتی را از لحاظ اطلاق مفهوم ایرانیت بر دیگر مصادیق ایجاد خواهد کرد. به عنوان مثال تأکید بر مذهب تشیع و زبان فارسی، ایرانی بودن بسیاری از هموطنان داخل کشور را که به لحاظ نژادی و قومی از اصیل‌ترین اقوام ایرانی هستند، زیر سؤال می‌برد. هم‌چنان‌که تأکید صرف بر تاریخ پس از اسلام و مذهب، ایرانی بودن برخی ملت‌های هم‌زبان و هم‌ریشه ما را در آسیای مرکزی توجیه نخواهد کرد.

ظهور ناسیونالیسم و اثرات حقوقی و سیاسی تابعیت، گرچه توانست مبنای جدید انسجام سیاسی اقوام و مذاهب درون مرزهای کشور باشد، اما از یک طرف آن دسته از اقوام، مذاهب، زبان‌ها و ادیان دیگر را که خارج از مرزهای کنونی ما هستند، از ما جدا کرد و از طرف دیگر استقلال سیاسی آن دسته از اقوام و نژادهایی که زمانی به دلیل حاکمیت ایده‌های انترناسیونالیستی مارکسیسم و یابا به دلایل دیگر در حد یک قومیت باقی مانده بودند و تلاش‌هایی که آنان برای احیاء هویت تاریخی خود از طریق انتخاب گزینشی مقاطع تاریخی مشترک و انتساب و مصادره مفاخر و موارث فرهنگی به خود دارند، باعث نوعی رفتار گریز از مرکز آنان از فرهنگ و تمدن ایرانی شده است. هم‌اکنون تمام دولت - ملت‌هایی که در قلمرو جغرافیایی جهان ایرانی یعنی بخشی از بین‌النهرین، خلیج فارس، سند و پنجاب و آسیای مرکزی و قفقاز تأسیس شده‌اند، خود را دارای زبان، مذهب، قومیت و حتی تمدن ملی خاص خود می‌دانند.

بنابراین آنچه اکنون در فلات ایران وجود دارد، تعداد متنوعی از اقوام، نژادها، زبان‌ها، ادیان، مذاهب و حتی فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی هستند که دارای ذهنیت مشترک، تجربیات تمدنی همسان و ریشه‌های تاریخی به هم پیوسته بوده و دارای سوابق همزیستی تحت حاکمیت دولت‌های فراگیر، فلسفه جمعی مشابه، ساختارهای اجتماعی و اداری یکسان، دین، زبان و اسطوره‌ها و از همه مهم‌تر موارث و مفاخر فرهنگی، علمی، ادبی و تاریخی و مذهبی مشترک هستند. این مجموعه عناصر وحدت‌دهنده در



واقعی به نام جهان ایرانی رابطه عمیق ملت‌های این پهنه جغرافیایی را توصیف می‌نماید.

«جهان ایرانی»، ایده فراگیر و نظریه فرهنگی ایران تاریخی گذشته و سیاسی امروز است که بر مبنای همگرایی تمدنی ایران و تمدن‌های امروزی موجود در آسیای مرکزی و قفقاز، هند و پنجاب، بخشی از بین‌النهرین و کشورهای عربی همسایه حاشیه خلیج فارس پیشنهاد شده است. جهان ایرانی، تلاش انسجام یافته‌ای برای خلق نظریه فرهنگی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و انطباق لایه‌های تاریخی ملی، مذهبی و مدرن است که بر مبنای آن بتوان نه تنها در حوزه تاریخی و تمدنی خود، بلکه با تمام کشورهای جهان، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، سنتی و مدرن، براساس همکاری و همگرایی و اعتمادسازی و تنش‌زدایی، تعاملات فعال ایجاد کرد. بنابراین این نظریه به هیچ وجه به معنای تقویت حسن نوستالوژیک با شکوه باستانی و یا طرح ادعاهای تاریخی و سرزمینی نسبت به کشورهای که پیشتر جزو قلمرو امپراطوری ایران بودند، نیست و تنها خلق اراده و دیدگاه جدیدی برای گسترش روابط سیاسی کشورهای این حوزه براساس احترام متقابل است.

در حال حاضر خطرات متعددی جهان ایرانی را تهدید می‌کند؛ رقابت‌های فرهنگی مبتنی بر گرایش‌های افراطی قومی، و جهانی شدن، دو چالش مهم برای جهان ایرانی هستند. موضوع قوم‌گرایی افراطی در قلمرو جهان ایرانی امری کاملاً آشکار است که نیاز به توضیح بیش‌تری ندارد. اما جهانی شدن پدیده‌ای است که با تضعیف ناسیونالیسم و تقویت قوم‌گرایی، ترویج سکولاریسم و حذف دین رسمی به عنوان سبب وحدت ملی، تضعیف حاکمیت ملی از طریق دخالت قدرت‌های جهانی و سازمان‌های بین‌المللی در امور داخلی کشورها، به حاشیه راندن زبان‌های ملی در حوزه‌های علمی و تحقیقاتی و جایگزین کردن زبان‌های بین‌المللی، یکسان‌سازی فرهنگی و کم‌رنگ کردن تعلقات ملی و تابعیت سیاسی افراد از طریق اعطای تابعیت‌های مضاعف، در حال در هم شکستن اقتصاد و تجارت ملی و به‌طور کلی از هم گسیختن تمدن‌های سنتی و بومی است. پاره‌ای از صاحب‌نظران بر این باورند که با تعمیق روند جهانی شدن، آن دسته از کشورهایی که دارای بافت همگن بوده و بر پایه یک نژاد، قومیت و یا زبان واحد تشکیل شده‌اند، در مقایسه با کشورهایی که مبانی فرهنگی و تاریخی چند نژادی، چند قومی، چند زبانی و

چند مذهبی دارند، با مشکلات کمتری مواجه هستند.  
نظریه جهان ایرانی با هدف پیش‌بینی و پیشگیری از تجزیه هویت‌های سیاسی و  
تنازعات قومی ناشی از دو جریان مخرب و در عین حال متضاد قوم‌گرایی افراطی و  
جهانی شدن ارائه شده و بر آن است که با به رسمیت شناختن استقلال فرهنگی، سیاسی و  
تمدنی حوزه جهان ایرانی، توان آنان را برای برخورد با این جریانات مخرب، بسیج  
نماید.

### دبیر تحریریه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی